

مباحث تاریخی

عاقبت نادر شاه

نادر شاه افشار که ابتدائاً قلی و پس از پیوستن به خدمت شاه طهماسب ثانی طهماسبقلی نامیده میشد و در ۲۴ شوال ۱۱۴۸ دوازده روز بنوروز مانده در صحرای موغان تاج سلطنت بسر گذاشت و تاریخ جلوس او را «الخير فيما وقع» یافتند. با اینکه در قلع و قمع دشمنان ایران و تحصیل افتخارات عظیم و جمع غنائم و گرفتن زهر چشم از همسایگان تا مدتی ایران و ایرانی را سر بلند کرده متأسفانه بس اثر سوء سیاست و سخت کشی و نداشتن حس مملکتداری چنانکه باید خوش عاقبت نشده و مردم ایران بهمین علت و بعلمت جهدی که او در برانداختن آثار صفویه و تغییر مذهب ایشان ظاهر میکرده هیچوقت از او راضی و خوشدل نبودند و با وجود وحشت فوق العاده‌ای که از او داشتند باز هر وقت فرصتی می‌یافتند بر او و سپاهیانش می‌شوریدند و بتصریح یا کنایه نارضا مندی خود را از حکومت او ظاهر میکردند، انصاف این است که ظلم و جور نادر و عمال زبردست او بخصوص در آخر کار این پادشاه کشورگشا نه بآن اندازه بود که کسی تاب تحمل آنرا داشته باشد و بفقان و طغیان نیاید.

شیخ محمدعلی حزین گیلانی (۱۱۰۳-۱۱۸۰) میگوید که چون نادر سلطنت جلوس کرد بمشهد مقدس آمد و پس از تعمیر و تزیین عمارات روضه رضویه «مقبره عالیه جهت خود عمارت نموده انجام داد» بعد از اتمام بر دیوار آن بقعه این بیت نوشته دیدند:

- ۱- شیخ محمدعلی حزین که بسلسله صفویه ارادت می‌نمود مخصوص مورزیده بهمین جهت از نادر متنفر بوده و مظالم او را در تذکره احوال خود بتفصیل یاد کرده است در این مورد می‌گوید: «شنیدم که یکی از ظرفای موزونان ایران این چنین مصرع رسانیده بود (گدا):
بریدیم از مال و از جان طمع
بتاریخ الخیر فيما وقع»

در هیچ برده نیست نباشد نوای تو عالم پر است از تو و خلیست جای تو
و چندانکه تفحص کاتب نمودند معلوم نشد.

خود حزین که فقر و بیچارگی مردم ایران را که معلول طمع ورزی و زرپرستی
و ظلم و جور نادری بود بچشم می دیده در یکی از تغزلیات در باب آن اوضاع بتعریض چنین
میگوید:

بدست خلق عالم کاسه در بوزه می بینم گدا چون پادشاه گردد گدا سازد جهانی را
علت عدم صفای ایرانیان با نادر با وجود تمام خدماتی که بایشان کرده و اعتباری
که برای این کشور تحصیل نموده بود دو امر عمده بود:

۱- اصراری که نادر داشت در برانداختن مذهب تشیع و ترویج تسنن و محو
آداب مذهبی شیعیان از قبیل تعزیه داری آل عبا و سب خلفای ثلاثه و گفتن بعضی اذکار
که مخصوص مذهب اثنی عشری بود. در مجمع موغان نادر از صدرالصدور عقیده او را
در این باب استفسار کرد و چون او جرأت بخرج داده این اقدام نادر را برخلاف
مصلحت شیعی مذهبیان گفت بحکم آن پادشاه سفاک بقتل رسید بعلاوه پس از جلوس
بتخت سلطنت در رسیدن بقزوین امر داد که تمام اوقاف ایران را ضبط کردند و آنها را
بمصرف قشون خود رساند و گفت حقی که سپاهیان من بگردن مردم ایران دارند بمراتب
بیشتر از حقی است که علمای شیعه در این مرحله برای خود قائلند.

در سال ۱۱۵۶ موقعیکه نادر شهرهای کرکوک و موصل را گرفت و عازم عتبات
شد امر کرد که از عموم بلاد ایران و افغانستان و ترکستان تمام علما و قضات برای مناظرات
مذهبی باردوی او بیرونندند پس از حضور بهم رساندن ایشان علمای کاظمین و نجف
و بغداد و حله را نیز احضار کرد و مجلس مناظره ای بین ایشان منعقد نمود، آن
جماعت بعد از مباحثات بسیار راضی بامضا و مهر وثیقه‌ای شدند که بقلم میرزا مهدیخان
متشی الممالک استرآبادی تهیه گردیده بود مشعر بر تصدیق مقاصد نادر در باب لعن خلفا و
خامس قرار دادن مذهب جمعری و تعیین رکن در کعبه و امیر حاج عبادت اهل تسنن
برای ایرانیان

۲- سعی نادر در برانداختن نام و نشان صفویه و ادا داشتن مردم ایران فراموش

کردن آن خاندان و عدم حمایت از ایشان.

چون نادر خیال داشت سلطنت ایران را در خاندان خود موروثی کند و مذهب تشیع را بر اندازد با صفویه که سلطنت ایران را بارت حق خود میدانستند و بواسطه اقامه مراسم آیین تشیع و جلوگیری از مستحیل شدن ایشان در جامعه اهل سنت و قبول امر سلاطین عثمانی حتی بزرگ بگردن ایرانیان داشتند دشمن بود و چون علاقه مردم ایران را هم بهمین دو علت نسبت بآن خاندان میدانست سعی میکرد بهر وسیله باشد این علقه را از میان بردارد ولی ایرانیان قلباً زیر این بار نمیرفتند و هر وقت سر نادر را دور میدیدند بهوا داری صفویه یا بدشمنی با او علناً قیام میکردند.

هنگامی که نادر در دهلی بود و خبر مرگ او در ایران شایع شد رضاقلی میرزا پسر او برای احتیاط کار خود و از ترس قیام مردم بطرفداری از صفویه محمدحسینخان قاجار را که از مشاورین او بود بسزوار فرستاد و شاه طهماسب ثانی و دوفروزند او عباس میرزا و سلیمان میرزا را کشت و مشغول ترتیب دستگاه سلطنت جهت خود شد.

همینکه نادر از هند برگشت و از واقعه قتل شاه طهماسب و پسران او سابقه پیدا کرد این اقدام رضاقلی میرزا را تقبیح نکرد بلکه بگفته بعضی نادر خود قبل از حرکت به هندوستان بر رضاقلی میرزا دستور داده بود که اگر از آن مملکت مراجعت نماید بهمین ترتیب عمل کند ولی از مقدماتی که رضاقلی میرزا برای سلطنت خویش تهیه دیده بود در خشم شد و او را از آن تاریخ از نظر انداخت و از مردم ایران نیز سخت رنجید و ایشان را بانی فساد و در مقام خیانت نسبت بخود دانست.

لشکر کشی بداغستان و دفاع مردانه اهالی آنجا از خود و لطماتی که در این سفر باردوی نادری رسید و کور کردن رضاقلی میرزا در حین حرکت بداغستان در نتیجه سوء ظن بکلی مزاج او را که تا این تاریخ غیر از تند خوئی و سخت کشی و اصرار در اقامه آیین نسنن در ایران و دشمنی با صفویه عیبی دیگر نداشت از حال استقامت منحرف کرد و او را بصورت دیوی درنده خو و طماعی مال پرست در آورد و چون دولت عثمانی هم از پذیرفتن مقاصد اصلی او استنکاف کرد و محمد تقیخان شیرازی در فارس و سام میرزا در شروان و قاجاریه در استرآباد برضد او قیام کردند اختلال حواسش افزایش

یافت و غصه رضاقلی میرزا مخصوصاً او را روز بروز بیشتر آزار میداد و چون از این کرده زشت پشیمان شد پنجاه تن از امرائی را که در روز واقعه حضور داشتند باین بهانه که چرا شفاعت نکردند بقتل آورد.

این پادشاه بتصدیق کسانی که با او معاصر و معاشر بوده اند در ابتدای امر شخصی نسبتاً کریم و جوانمرد بود لیکن پس از غارت دهلی و آوردن غنایم سرشار هندوستان بایران دستخوش لثامت طبع و حب مال و خرده گیری در حساب گردید چنانکه مالیات سه ساله ایران را که پس از فتح هندوستان بخشیده بود دوباره از مردم آن همبستگی تمام مطالبه کرد و آنچه را از این راه بدست می آورد با اموال دیگر بقلعه کلان میفرستاد و در سه چهار سال اخیر سلطنت او در وصول مالیات و اخذ و عمل و دریافت جرایم بی وجه و رسیدگی بحساب عمال بقدری از او و از زیر دستانش بمردم بیچاره ایران ظلم و صدمه رسید که بنا بگفته عموم مورخین قریب العهد بنادر در هیچ تاریخ نظیر آن دیده نشده بود.

از عجایب مخترعات محاسبانی نادر در اواخر سلطنت یکی این بود که در موقع رسیدگی بحساب مأمورین و محصلین رقم «الف» را هنگام مطالبه واحد قرار داده بود هر الف برابر بود با يك لك هندی یا ۵۰۰۰ تومان ایران.

این پادشاه در تمام این مدت برقمی کمتر از الف زبان نمیگشود و از عمالی که پیاپی محکمه حساب می آورده ده الف و بیست الف مطالبه میکرد و اگر آن جماعت وجهی در بساط نداشتند ایشان را بچوب می بست یا گوش و بینی میبرد تا از راه اضطرار بنام خود هر چه را پادشاه بیرحم خواسته بود بنویسند و قبض بدهند سپس بفرمان نادر جماعت مزبور را بعنوان معرفی اعوان و دستیاران چوب میزدند و آن گروه بخت برگشته از ترس جان هر که را میشناختند یا دیده یا اسمشان را از کسی شنیده بودند نام میبردند و مأمورین غلاظ و شداد نادری بدستگیری ایشان روانه میشدند و اسم هر کس که نامی از او برده شده یا دیگری بخطا یا بغرض او را همدست قلمداد کرده بود چندین الف حواله صادر میگردد و عمال شاهی بوصول آن میرفتند و «حکم حکم نادر است» را بر رخ او میکشیدند.

خلاصه این اختراع منحوس نادر و احکام و حوالات ظالمانه‌ای که از طرف او بنام شهرها و دهات و قصبات صدور یافت آن قسمت از آبادیهای ایران را هم که در استیلای افغانان و قشونکشیهای نادر و طغیان سرکشان مثل محمد خان بلوچ و محمد تقیخان شیرازی و غیره خراب نشده بود یکسره ویران کرد و فریاد مظلومان را بفلک رساند بخصوص که مأمورین نادری هر که را از پرداخت آن وجوه کزاف سر می‌یچید کور میکردند یا گردن میزدند و اگر قدرت پرداخت آنرا نداشت و در زیر شکنجه جان میسپرد حواله بورته او در صورت بی‌چیزی ورته بهمسایه و از همسایه بمحله و از محله بشهرها و ولایات منتقل و وجه آن بسختی تمام مطالبه میشد تا حکم نادر بلا اثر و حواله او لاوصول نمانده باشد.

بدیهی است که پرداخت این همه وجوه ناروا و خارج از حد و اندازه از طاقت مردم بینوای ایران که در فاصله استیلای افغانان غارتگر و سالهای آخری سلطنت نادر از هستی ساقط شده بودند از امکان خارج بود و مأمورین و محصلین دیوانی هم باتمام ترسی که از لاوصول ماندن آنها بر جان خود داشتند نمیتوانستند تمام آنها را دریافت کنند ناچار قسمت عمده حواله‌ها وصول نشده بر میگشت و محرک دیگری برای اشتعال آتش خشم و غضب نادر بدست می‌آمد.

این بار نادر دیگر بیهانه اینکه حوالات تحصیل لاوصول و حقوق ثابت دیوانی معطل مانده محصلین و مأمورین را کور میکرد و از سرهای ایشان کله مناره‌ها میساخت. در سال ۱۱۵۹ هنگامیکه نادر باصفهان رسید امر باحضر بیگلریکی فارس و سرخیلان و ضابطان لار و بنادر داد و چون در پرداخت مال دیوانی تعلل کرده بودند نادر میخواست شخصاً بشیراز بیاید و احیای مراسم جنگیزی کند مخصوصاً چون از مساعدت مردم این شهر با محمد خان بلوچ و محمد تقیخان بیگلریکی رنجیده بود تصمیم داشت که از آن شهر اثری برجا نگذارد و برهیچیک از مرد و زن و خرد و کلان ابقا نکند اما چون در این اوان مردم شیراز بیگلریکی خود را کشتند و مال دیوانی را از ترس تحویل دادند و نادر هم خوشبختانه در رساندن خود بمشهد شتاب داشت از سر این تصمیم درگذشت ولی جمعی از مأمورین و محصلین مالیات فارس را کور کرد و

وقتی که از اصفهان بکرمان میرفت دویست نفر کور در رکاب او بودند و چون بان شهر رسید از سرهای ایشان دوکله مناره ساخت.

در همین موقع نادر ۷۲ تن از مأمورین بیچاره را بنسقی باشی خود سپرده بود که ایشان را در وقت صدور حکم کشته از سر آنها کله مناره بسازد. چون اکثری از این جماعت فرار کرده بودند نسقی باشی از ترس نادر و از بیم آنکه مبادا عدد کشتگان از شماره مقرر کمتر شود و کله مناره ناقص بماند هر که را در راه می یافت بدون هیچ علت و بر سشی در جمع آن بیگناهان داخل مینمود تا مبادا یکی از ۷۲ تن تحویلی او کمتر باشد و نادر او را بجای آن بگیرد.

کار ظلم و جنون نادر در اواخر عمر بانجا کشیده بود که در همین موقع حرکت بسمت کرمان و خراسان هشت نفر هندو و ارمنی و یهود را بدون مقدمه در میدان نقش جهان اصفهان زنده سوخت و در بین راه هر کجا اراده او اقتضا میکرد از سر مردم کله مناره میساخت.

مردم ایران که بعلل مذکور در فوق از ابتدا نسبت بنادر خوش بین و از حرکات او راضی نبودند ولی از ترس سطوت و قهر و شوکت او جرأت جنبش و حرکتی نداشتند عاقبت از شدت تعدی و ظلم و قتل و زجر او بیجان آمدند مخصوصاً افراط او در مطالبه وجوه و حوالات خارج از حد انصاف و جرایم الهی او همه را بتنگ آورد و دستها برای فنای او بدعا و قدها برای طغیان و سرکشی بر ضد او علم شد.

از طرفی دیگر بدگمانی نادر نیز نسبت بمردم ایران و قزلباشیه یعنی هوا خواهان صفویه که سابقه دیرینه داشت رو با افزایش گذاشت و رشته بستگی ظاهری که بین طرفین بمقتضای زمان ایجاد شده بود گسیخته گشت و امر دائر شد باینکه یا نادر تمام رؤسای قزلباش و سران ایرانی سپاه خود را از میان بر دارد یا آنکه ایرانیان بروزگار سیاه چنین سفاکی خاتمه بخشند.

شهریار افشار در دهم محرم از سال ۱۱۶۰ از اصفهان حرکت کرد و از راه کرمان عازم مشهد شد و در ۲۳ صفر از همین سال باین شهر که حکم پای تخت او را داشت رسید.

در موقعیکه نادر بمشهد می آمد مردم سیستان که از جور عمال او از جان سیر شده بودند سر بطغیان برداشتند. نادر از طرفی علیقلی خان برادر زاده خود و از طرفی دیگر سردار نامی خویش طهماسبقلی خان جلایر را که در این موقع سردار کابل بود بسر کوبی اهالی سیستان فرستاد. علیقلی خان چون محکوم بیرداخت صدالف شده و قدرت تأدیبه آنرا نداشت با مردم سیستان همدست گردید و طهماسبقلی خان هم که باید پنجاه الف بیردازد همین راه را پیش گرفت و کار طغیان سیستان باین ترتیب مهم شد.

مقارن این احوال کردان خوبشان هم ترك اطاعت کرده بنای سرکشی گذاشتند. نادر بقصد خواباندن فتنه خوبشان بآن سمت حرکت نمود و چون خبر سرکشی علیقلی خان و قاجاریه استرآباد و ترکمانان و نافرمانی بعضی نواحی دیگر باورسید جنونش بسر حد کمال رسید و تصمیم گرفت که نصرالله میرزا و امامقلی میرزا و شاهزادگان دیگر را بقلعه کلات بفرستد و از مردم ایران هر کس را که نام و نشانی دارد از پا در آورد و احکامی نیز در این باب بعمل خود در ولایات صادر نمود مخصوصاً با سرکردگان اوزبک و افغان که بعلت اختلاف مذهبی دشمنان دیرینه ایرانیان بودند و نادر اعتمادی مخصوص بایشان داشت قرار گذاشت که فردا سران سپاه ایرانی و فرقه قزلباش را بیپناه ای در معرض بازخواست آورد و در حضور خود بقتل رساند و بقیه لشکریان ایشان را غافلگیر نموده بدست افغانان و اوزبکان از دم تیغ بیدریغ بگذارند.

یکی از کسانی که در این مجلس توطئه حضور داشت تصمیم شاه را بمحمدقلیخان کشیکچی باشی گفت و محمدخان با صالح خان قرخلوی افشار و محمدخان قاجار آبروانی و موسی بیگ افشار طارمی همدست شده شب یکشنبه یازدهم جمادی الثانیه ۱۱۶۰ در قنچ آباد دو منزلی قوچان داخل سرایرده نادری گردیدند، صالح خان و محمدخان قاجار او را کشتند و جهانی را از وحشت و اضطراب آسوده کردند و شاعری در آن باب گفت.

سحر که نه تن سر نه سرتاج داشت

سرشب سر قتل و تاراج داشت

بيك گردش چرخ نیلوفری

نه نادر بجا ماند و نه نادری ۱

صبح که خبر کشته شدن نادر مسلم گردید لشکریان افغان و اوزبک سپاه نادری که قزلباشیه را در قصد خود میدیدند پیش از فرار خود را بخزان و سرا پرده نادر زده بسیاری از جواهر و نفایسی را که در اردو بود بغارت بردند و گریختند از این جمله است الماس معروف کوه نور که بتوسط احمد خان ابدالی یساول باشی نادر بغارت رفت و دوباره راه هند را پیش گرفت و بعدها بتفصیلی که اینجا محل ذکر آن نیست بدست فاتحین انگلیسی هند افتاد و جزء جواهرات خاندان سلطنتی انگلیس شد. از این جواهر و نفایس هر چه هم از دستبرد افغان و اوزبک بجا ماند افراد قزلباش در ضبط خود گرفتند بيك قسمت هم بدست رؤسای عرب قائلان افتاد که آنها را فتحعلیشاه پس از سرکوبی مصطفی علیخان عرب و فتح قلعه ترشیز از او گرفت، خیمه مرصع نادر و تخت نادری که این پادشاه آنرا بتقلید تخت طاوس شاه جهان ساخته بود پاره پاره شد و هر پاره در دستی افتاد فقط آنچه از جواهر و نفایس نادری در این هنگام از کف نرفت آنها بود که نادر در قلعه حصین کلات نهاده بود و احدی نیز بر آنها دسترسی نداشت. ۲

توطئه کنندگان در قتل نادر پس از کشتن او سرش را همراه کسی بهرات پیش برادر زاده اش علیقلی خان فرستادند و این عمل بمنزله دعوت او بسطنت و گرفتن مقام

۱ - نادری نام باشی بود که نادر بر آن تکیه میداد و آن علاوه بر آنکه مرصع بود بيك مقدار

از نفایس جواهرات شاهی را نیز در برداشت.

۲ - ابوالحسن گستانه در مجله التواریخ (ص ۱۷) از چاپ آقای مدرس رضوی در باب قلعه

کلات چنین مینویسد:

نادرشاه در ایام سلطنت سنگ تراشان چابکدست فرهاد رقم را از جمیع ممالک محروسه احضار و برتراشیدن و هوار نمودن بلند و پست آن کوه آسان شکوه مقرر داشت و جمعی دیگر از ملازمان حضور را برایشان گماشته که دقیقه آنها را یکبار نگذاشته روز مره حقیقت کار را برض رسانند چنانچه پنج سال متوالی مأمورین بخدمت مقرر قیام نموده کوه را بحدی صاف و هوار نموده بودند که کارپردازان مشخصی را میفرستادند که از سرکوه آرد بر بدن کوه بریزند که اگر ناهواری معلوم شود هوار نمایند و در وقت ریختن همه آن آرد بر زمین میریخت که بيك مثال از آن بکوه نیچسید و اگر از چهار طرف جایی پیدا میکرد که کسی ناخنی بند نتواند کرد پنج تومان از سرکار شاهی باو انعام میدادند.

عم خود بود، علیقلی خان سرعت خود را بمشهد رساند و یکی از غلامان خویش را با جمعی از طایفه بخنباری روانه کلات نمود تا آنجا را که نادر «خزانه و جواهر و طلا و نقره و تحایف هندوستان و فرنگ و روم و سایر بلاد که در ایام سلطنت بتصرف آورده بود در آنجا گذاشته» تصرف کنند.

از خوشبختی علیقلی خان در ورود لشکریان او مستحفظین یکی از برجهای قلعه برداشتن نردبانی را که در خارج حصار برای آوردن آب گذاشته بودند فراموش کردند. ایشان از همان راه بدرون قلعه راه یافتند. نصرالله میرزا و امام قلی میرزا دو پسر نادر و شاهرخ میرزا نوه او که در آن قلعه بودند بطرف مرو گریختند لیکن بسزودی همگی گرفتار و بکلات آورده شدند. رضا قلی میرزای نایبنا و چهارده تن از فرزندان و نوادگان را بحکم علیقلی خان در کلات کشتند و نصرالله میرزا و امام قلی میرزا و شاهرخ میرزا را بمشهد بردند. علیقلی خان همه را بغیر از شاهرخ میرزای چهارده ساله کشت فقط این جوان را پنهان کرد و شهرت داد که او نیز کشته شده و ظاهراً علت زنده نگاهداشتن شاهرخ میرزا نیز آن بود که میخواست اگر مردم زیر بار سلطنت او نروند و از بازماندگان صفویه کسی را برای این مقام بخواهند آن شاهزاده را که از جانب مادر از صفویه بود سلطنت علم کند و خود بنام او فرمانروای مطلق باشد. ۱

علیقلی خان در ۲۷ جمادی الثانیه ۱۱۶۰ یعنی شانزده روز پس از قتل نادر بتخت سلطنت جلوس کرد و خود را علیشاه و عادلشاه نامید و غرضش از اختیار لقب عادل شاه این بود که بمردم بگوید که سیره او در سلطنت برخلاف عم ستمکارش رعیت پروری و عدالت گستری است در صورتیکه در همان یکی دو هفته اول کار با کشتن عمزادگان خود بهمه فهماند که اگر آن کفایت و هنر نادر را ندارد در بیرحمی و درنده خوئی از او کمتر نیست.

علیشاه خزاین و نفایس کلات را بمشهد آورد، این خزاین را میرزا مهدیخان استرآبادی «پانزده کروور نقد مسکوک هر کرووری پانصد هزار تومان» مینویسد «سوای

۱ - شاهرخ میرزا پسر رضا قلی میرزا مادرش فاطمه سلطان بیگم دختر شاه سلطان حسین



عادلشاه برادر نادر شاه

جواهر خانه و مرصع آلات و باقی تحایف و نفایس که فزون از حساب و قیاس محاسبان وهم و اندیشه بود.

عادلشاه پس از جلوس بتخت سلطنت برای استمالت قلوب مردم ایران و استحکام مقام خود فرمانی بدین مضمون باطراف بلاد فرستاد:

« چون نادرشاه مذهب شیعه را وا گذاشت و اهلش را ذلیل داشت و جور و اعتسافش از حد گذشت چنانکه خونخواری گشت که نشاطش در خونریزی بود و از سر بندگان خدا و دوستان علی مرتضی کله مناره‌ها ساخت پس حکم دادیم که محمد قلی خان افشار آن غدار را گرفته از تخت بتخته کشید و این عمل را خدمت بعموم ناس و موجب رفاه ملک و ملت دانستیم پس بدعوت امرا از سیستان بمشهد مقدس آمدیم و بانفاق اعیان سپاه و استدعای اهالی خراسان بر تخت شاهی برآمدیم ۱»

دیگر از کارهای عادلشاه برای جلب رضای خاطر مردم و نمودن حس رفت و عدالت خود آنکه تمام نقود و اسباب و انواب جواهر خانه نادری را که در کلات موجود بود از راه اسراف و تبذیر باین و آن بخشید تا آنجا که بتعبیر میرزا مهدیخان «نقره خام را بیهای شلغم پخته و گوهر شاهوار را بجای سنگ و سفال بخرج داد» و در نتیجه این بذل و بخشش بیجا هر چه را نادر در عمری بضرب شمشیر یا بظلم و تزویر گرفته و بیخلی تمام در کلات مخزون کرده بود او بسفاهت و تبذیر در مدتی قریب بیك سال بریاد داد، چه مناسب آورده است آذر بیگدلی در این مورد این مصراع حافظ را آنجا که میگوید: الله الله که تلف کرد و که اندوخته بود.

دولت علیقلی خان عادلشاه برادرزاده نادر دومی نکرد زیرا که او پس از بریاد دادن نروت نادری بعلت بروز قحط در خراسان بمازندان آمد و هفت ماه در آنجا ماند، در این موقع چون شنید که برادر کوچکترش ابراهیم خان که از طرف او والی عراق و اصفهان شده بود بخیال سلطنت افتاده و عازم آذربایجان شده است بجلوگیری او شتافت دو برادر در میان راه سلطانیه و زنجان بیکدیگر رسیدند و بین فریقین تلاقی شد، در

این تلافی جمع کثیری از لشکریان عادلشاه باردوی ابراهیم خان پیوستند و عادلشاه با وجود اظهار شجاعت ۱ شکست خورد و بطهران گریخت و در این محل اخیر اسیر شد و او را پیش برادر کوچکتر بردند، ابراهیم خان سه روز او را در خیمه‌ای محبوس داشت سپس امر داد او را که بیش از بیست و پنج سال نداشت کور کردند.

چون خبر مغلوبیت و کور شدن عادلشاه بخراسان رسید مردم خراسان در هشتم شوال ۱۱۶۱ شاهرخ میرزا فرزند رضا قلی میرزا را پیداشاهی بر داشتند و ابراهیم خان هم در هفدهم ذی الحجه همان سال بنام ابراهیمشاه خود را در عراق و آذربایجان پادشاه خواند اما در همان ایامی که خیال تسخیر خراسان و مطیع ساختن اتباع شاهرخ میرزا را داشت بر اثر پراکنده شدن یاران بقلعه‌ای بین ساوه و قزوین گریخت و در آنجا گرفتار گشت و او را با برادرش عادلشاه کور بحکم شاهرخ میرزا روانه مشهد کردند، مأمورین بدستور شاهرخ ابراهیمشاه را در بین راه ابتدا کور و بعد مقتول نمودند سپس نعشش را با برادر نا بینایش بمشهد بردند، شاهرخ امر داد که جسد ابراهیم شاه را بخاک بسپارند و عادلشاه را هم بزنان حرم نادری که پسران ایشان بدست او کشته شده بودند سپرد و ایشان او را در دوّم جمادى الثانیة ۱۱۶۱ قطعه قطعه کردند.

از وقایع سلطنت کوتاه عادلشاه که دانستن آن خالی از فایده نیست یکی اینکه او پس از رسیدن بمشهد و جلوس بجای نادر آقا محمدخان قاجار را که بعلت طغیان پدرش محمد حسنخان در حبس نادر بود مقطوع النسل کرد و همچنان در زندان داشت تا آنکه او از حبس رهائی یافت و باستراباد بخدمت پدر رفت و پس از کشته شدن محمد

۱ - صاحب مجمل التواریخ در این باب چنین مینویسد:

«سلطان علیشاه جوانی بود بیست و پنج ساله در کمال شجاعت و سخاوت و نهایت صباحت منظر و زور بازوی او بر تبه بود که مجمه مسی را مانند کاغذ بر هم بیچیده مثل کرباس خام از هم میدرید و مکرر دیده‌اند که گلهای قالی را بدو انکت بدون رنج و تعب کنده بدور می افکند و هر صبح که در سینی طلا یا نقره ناشتا برای او می آوردند خود با مردمان در گفتگو بود و دست او در سینی حرکت تا تمام سینی را ریزه ریزه کرده غلامان او برداشته حواله زرگر خانه میکردند که باز سازند و در زرگر خانه چند نفر بساختن همین امور مأمور بودند».

حسنخان بدست زندیه بظاهر مطیع کریم خان و در شیراز مقیم گردید. سجع مهر عادلشاه بتقلید از سلاطین صفویه « بنده شاه ولایت علی » بود.

در کتابخانه سلطنتی طهران مرقع بسیار نفیسی است از خطوط و نقاشی که قسمت اساسی آن در هند ظاهراً در عهد سلطنت شاه جهان گورکانی (۱۰۳۷-۱۰۶۹) ترتیب داده شده و پس از آنکه در عهد نادرشاه در جزء غنایم هندوستان بایران آورده شده در ایران نیز صفحاتی چند بر آن افزوده اند.

از جمله این اضافات تصویری است از علیشاه یا عادلشاه که آنرا در ایران در فاصله (جمادی الثانیه ۱۱۶۰ و شوال ۱۱۶۱) ساخته و در این مرقع داخل کرده اند. چون از عادلشاه هیچ تصویر دیگری در دست نیست ما آنرا که میتواند تا حدی نمونه‌ای از نقاشی آن دوره ایران باشد در اینجا نقل کردیم. این صورت در مجله آثار ایران ج ۱ ص ۲۴۱ نیز نقل شده است.

توانگر تر از خود گدائی ندیدم

جهان وفا را هوائی ندیدم	هوای جهان را صفائی ندیدم
به از کنج عزلت سرائی ندیدم	غم آباد ایام را آزمودم
ز شمع امانی ضیائی ندیدم	بیابان رسیدم شب عمر و هرگز
چو در جیب نقد وفائی ندیدم	چو که پای در دامن خود کشیدم
در اورنگ بوی و صفائی ندیدم	نظر بر گلستان گردون فکندم
سرا پرده دلگشائی ندیدم	بشکر که شام انجم رسیدم
نشان امانت بجائی ندیدم	بجائی که ممکن بود وهم رفتم
که در عمر از وی فغانی ندیدم	ز شمع بشکر از تر و خشک عالم
که هرگز مر آنرا دوائی ندیدم	ز یاران بسی درد هجران کشیدم
چو در هیچ شربت شفائی ندیدم	بیساری مرگ خرسند گشتم
که یک نفس حاجت روائی ندیدم	بسی بر بساط بزرگان نشستم
متاع سخن را بهائی ندیدم	چو در روز بازار اقبال دونان

ز خود خواهم اقطاع از این پس که امروز

توانگر تر از خود گدائی ندیدم (سیف اسفرتگی)